

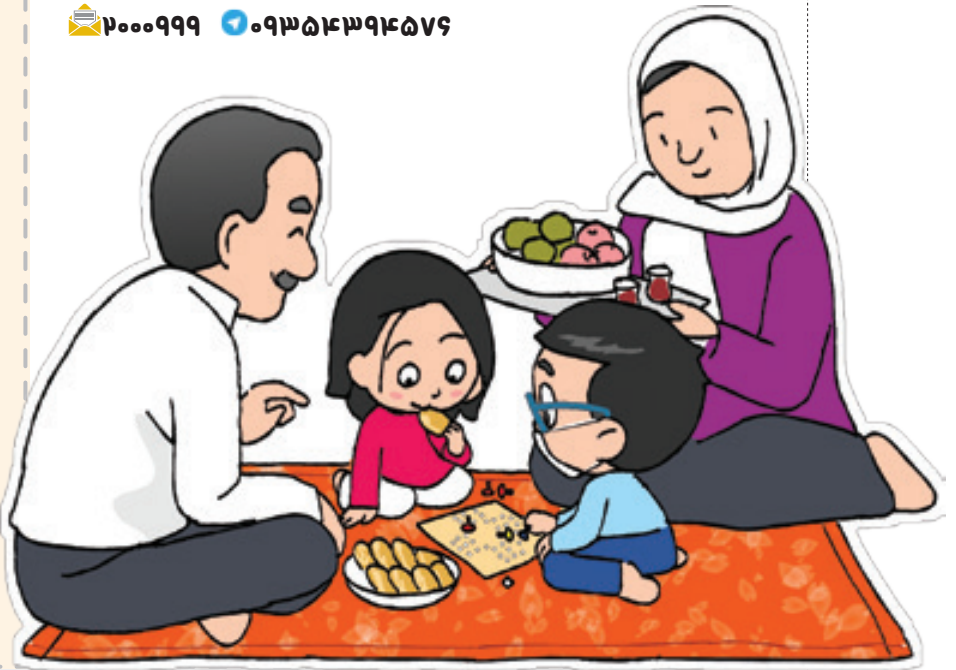
سلام کودکانه

یک تفریح متفاوت

چند روز پیش، بابا و مامان به من و خواهرم هستی قول دادن که آخر هفته با هم به گردش می‌ریم. دیروز من سرمای سختی خوردم. خیلی ناراحت بودم که برنامه تفریح به خاطر من به هم می‌ریزه. مامانم یک فکر جالب کرد. روی فرش زیر انداز انداخت و گفت: حالا فکر می‌کنیم همه با هم به پارک اومدیم. ما روی زیرانداز نشستیم و چای و کلوچه‌ای رو که مامان درست کرده بود، خوردیم. مامان میوه هم آورد. روی زیرانداز ناهار هم خوردیم. بعد ناهار هم با هم منج و گل پوچ بازی کردیم. حسابی خوش گذشت.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و ...

۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ • ۲۰۰۰۹۹۹



شهر قصه

حشره کنجکاو

یکی بود یکی نبود. چند بچه سنجاقک، داخل یک برکه، زیر آب زندگی می‌کردند. بچه سنجاقک‌ها زیر آب با هم بازی می‌کردند. از ساقه علف‌های زیر آب بالا می‌آمدند اما می‌ترسیدند سرشان را از آب بالا بیاورند. برای همین دوباره سر می‌خوردند و پایین می‌رفتند و قاه قاه می‌خندیدند. یک روز یکی از سنجاقک‌ها که کمی بزرگ تر شده بود، از علف بالا آمد. برق نور خورشید را روی سطح آب دید و خوشش آمد. خواست سرش را از آب بیرون بیاورد که حشره‌های دیگر همگی با هم فریاد زدند: نه، این کارو نکن! هر کدوم از ما که سرش را بیرون از آب برده، رفته و دیگر برنگشته است. اما حشره کنجکاو خودش را به سطح

دنای حشرات

سنجاقک‌های بازیگوش



وقتی که از تخم بیرون میام فقط به اندازه سر یک سوزنم. پشتم برآمدگی‌هایی وجود داره که بال‌های من درون اون‌ها ساخته می‌شه. من بیشتر در جاهای خوش آب و هوا زندگی می‌کنم. در ابتدا زیر آب زندگی می‌کنم. زمان زیر آب زندگی کردن من می‌تونه تا پنج سال ادامه پیدا کنه. اسم من در این مدت «پوره» است و رنگ خاکستری مایل به قهوه‌ای دارم.

شعر

آتش‌نشان

بابای من با سه شماره
هرجا خطر باشد همان جاست
این سه شماره یک، دو و پنج
روی در ماشین باباست



ماشین او آژیر دارد
یک نردبان هم روی آن است
تویش شلنگ و پمپ آب است
بابای من یک قهرمان است

من آرزو دارم که یک روز
باشم کنارش مثل همکار
بابا و من آن موقع هستیم
آتش‌نشان‌هایی فداکار

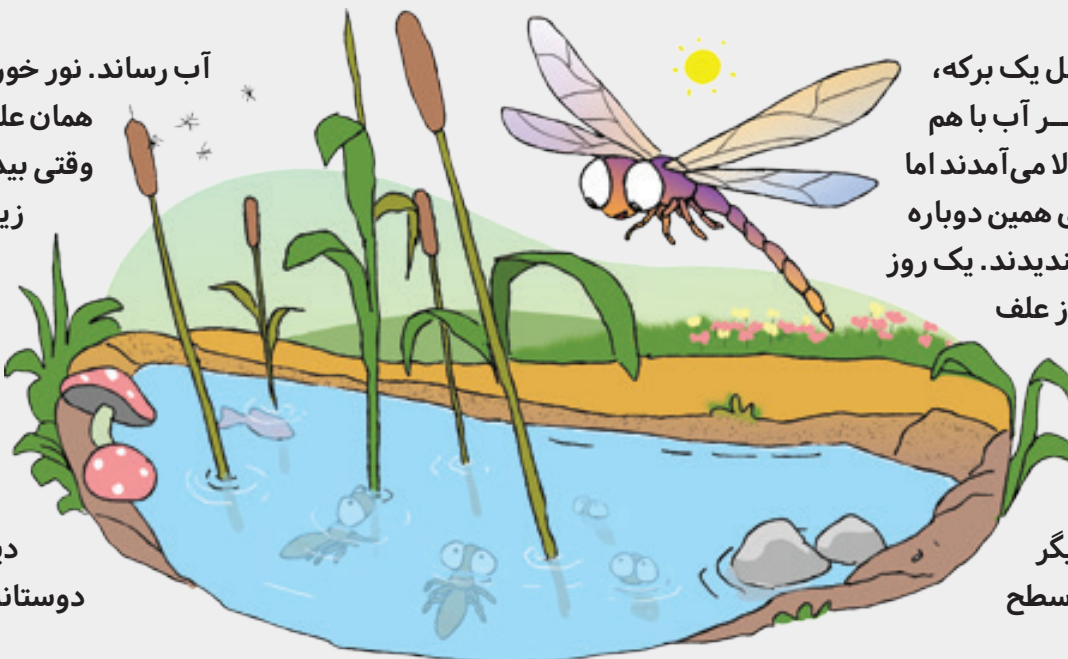
شاعر: عفت زینلی



آب رساند. نور خورشید روی بدنش تابید و او را نوازش کرد. حشره، روی برگ همان علفی که از آن بالا آمده بود، خوابید. وقتی بیدار شد، بال‌های رنگارنگی داشت. حالا او به یک سنجاقک زیا تبدیل شده بود.

سنجاقک بال‌هایش را باز کرد و بالای برکه پرواز کرد و با خودش گفت: کاش زودتر از آب بیرون می‌آمدم. سنجاقک دلش خواست به زیر آب برگردد و به دوستانش هم خبر دهد و به آن‌ها بگوید که بیرون آب زندگی دیگری در انتظارشان است اما بال داشت و دیگر نمی‌توانست به زیر آب برگردد. چشم گرداند، باغی پر از گل را اطراف برکه دید و به طرف باغ پرواز کرد و با خودش گفت: امیدوارم روزی دوستانم را با بال‌های رنگی در باغ ببینم.

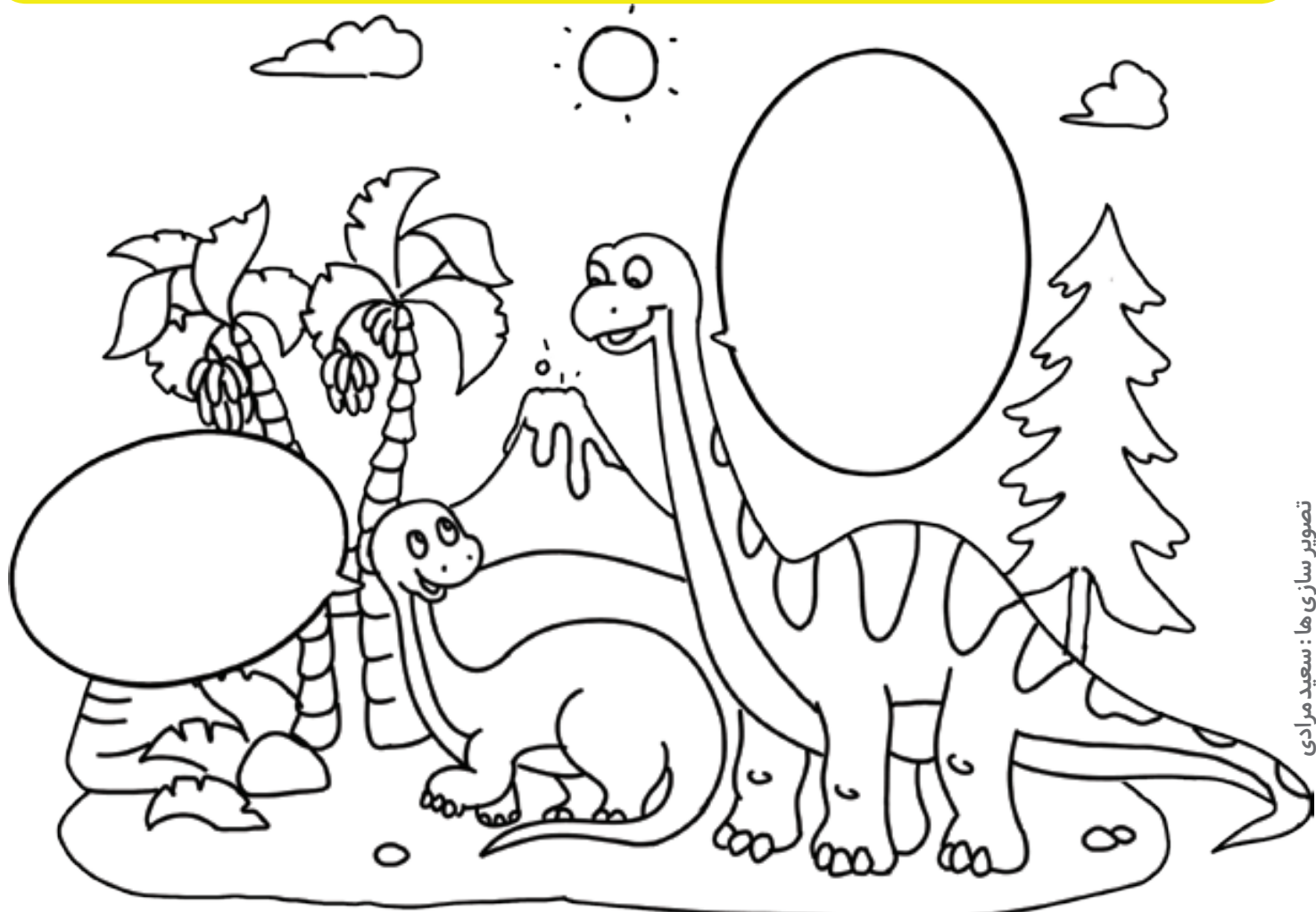
نویسنده: عارفه روئین



سرگرمی و رنگ‌آمیزی

ایستگاه خلاقیت

دوستان خوبم به این دایناسورای با مزه دقت کنین. حالا در ابری که جلوی دهانشون باز شده هر جمله‌ای که دوست دارین بنویسین. بعد هم نقاشی رو به سلیقه خودتون رنگ آمیزی کنین. راستی بد نیست از یک بزرگ‌تر بخواین کمی درباره دایناسورها براتون بگه.



تصویر سازی ها : سعید مرادی

آثار شما

دنای نقاشی

دوستان گلم شعرهایی که در کنار نقاشی‌های شماست ویژه نقاشی‌های قشنگ شما سروده شده. امیدواریم که خوشتون بیاد. اگه شما هم دوست دارین برای نقاشی‌های قشنگتون شعر گفته بشه لطفا نقاشی‌هاتون رو برای ما تو تلگرام به شماره ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ بفرستین.



مبینا غلامی
۱۱ ساله

اومده فصل پاییز
هوا شده کمی سرد
برگای سبز درخت
شده نارنجی و زرد

فرحانه درگاهی
۸ ساله

این گیتار رومی بینی
چند تا نخه با یک چوب
اما می‌شه باهاش زد
آهنگای خیلی خوب



مهسا سلفیان
۶ ساله

دنیا چه خوشگل می‌شه
با قطره‌های بارون
هر گل و پروانه‌ای
می‌گه: خدایا ممنون

